



## سوره مبارکه سبأ

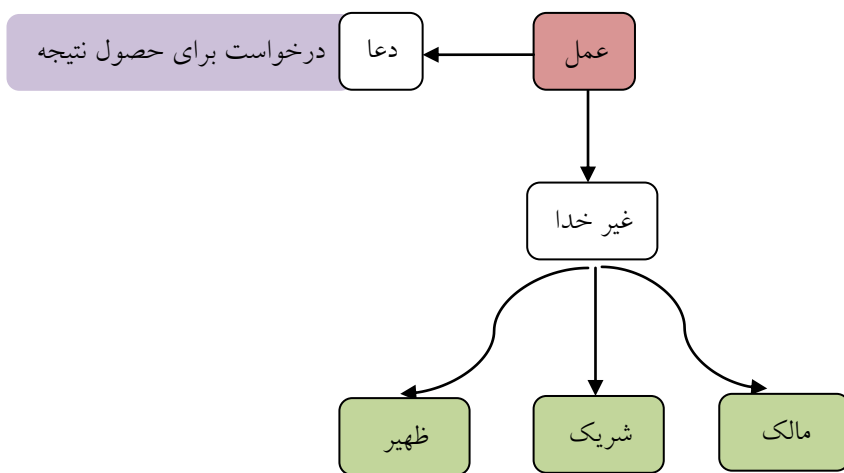
جلسه سوم: ۹۲/۶/۱۹

- آنچه که بسیار مهم است و انسان باید به آن توجه داشته باشد، «عمل و دعا» است. عمل هر کسی حکم دعا دارد.
- بحث «عمل»، «دعا» و «نتیجه» در عالم هستی بسیار تکوینی است.
- چنان این نظام دقیق است که گاهی ممکن است عده‌ای فکر کنند که خدایی وجود ندارد و این نظام خودش در حرکت است.
- باید به این افراد گوشزد کرد که همه حرکت این نظام نیز طبق اذن خداست.
- باید برایمان مهم باشد که اعمالمان به طور تکوینی دعا ایجاد می‌کند. دوست داریم که دعایمان اثرگذار باشد.
- به طور خلاصه دو نکته مهم است:
- ✓ اثر دعا و استجاب آن یک قانون کاملاً تکوینی است. حتی هنگامی که از خدا می‌خواهیم بیماریمان را شفا دهد، این شفا کاملاً تکوینی صورت می‌گیرد.
- ✓ تک تک اعمالی که انجام می‌دهیم در ما یک نظام دعا ایجاد می‌کنند.
- همه اعمال ما از سلام کردن گرفته تا اعمال بزرگ، حکم دعا دارند.

### دسته سوم آیات ۲۲ تا ۳۰:

<p>قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِقْطَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِنَّ مِنْ شِرْكٍَ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِّنْ ظَهِيرٍ (۲۲)</p> <p>بگو: کسانی را که به جای خدا پنداشته‌اید بخوانید آنها به اندازه‌ی ذره‌ای را نه در آسمان‌ها و نه در زمین مالک نیستند، و در آن دو هیچ شرک‌تی ندارند، و از آنها کسی مددکار خدا نیست.</p>
<p>وَلَا تَفْعَلُوا الشَّفَاعَةَ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّىٰ إِذَا فُرِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (۲۳)</p> <p>و شفاعت در پیشگاه او سود نمی‌بخشد، مگر در باره‌ی کسی که او را اجازه دهد تا چون هراس از دل‌هایشان برطرف شود، [مجرمان به شافعان] گویند: پروردگارتان چه گفت؟ گویند: حق را، و او بلند مرتبه و بزرگ است.</p>
<p>* قُلْ مَن يَرْزُقُكُم مِّنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًىٰ أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۲۴)</p> <p>بگو: کیست که شما را از آسمان‌ها و زمین روزی می‌دهد؟ بگو: خدای، و در حقیقت ما و شما یا بر هدایتیم یا در گمراهی آشکار.</p>
<p>قُلْ لَّا تُسْأَلُونَ عَمَّا أُجْرِمْنَا وَلَا نَسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۲۵)</p> <p>بگو: [شما] از آنچه ما گناه کرده‌ایم بازخواست نمی‌شوید، و [ما نیز] از آنچه شما انجام می‌دهید بازخواست نخواهیم شد.</p>
<p>قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبَّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ (۲۶)</p> <p>بگو: پروردگارمان ما و شما را [یکجا] جمع می‌کند، سپس میان ما به حق داوری می‌کند و اوست داور دانا.</p>
<p>قُلْ أَرُونِي الَّذِينَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۷)</p> <p>بگو: کسانی را که به عنوان شریکان به او ملحق کرده‌اید، به من نشان دهید. چنین نیست، بلکه اوست خدای شکست‌ناپذیر حکیم.</p>
<p>وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۲۸)</p> <p>و ما تو را نفرستادیم جز بشارتگر و هشدار دهنده برای همه مردم لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند.</p>
<p>وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۹)</p> <p>و می‌گویند: این وعده‌ی [قیامت] کی خواهد بود، اگر راست می‌گویید؟</p>
<p>قُلْ لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لَّا تَسْتَجِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ (۳۰)</p> <p>بگو: برای شما وعده‌گاه روزی است که نه ساعتی از آن تأخیر می‌کنید و نه پیش می‌افتید.</p>

- آیه ۲۲: «زعم»، اعتقادی است که بنای آن بر یک اساس موثقی نیست و از یک مقدمات و اصول یقینی گرفته نشده است.
- در این آیه زعم درباره «دعا» به کار گرفته شده است.
- جلسه قبل گفته شد: هر عملی در حقیقت یک دعاست یعنی یک درخواست برای حصول نتیجه.
- در این آیه بیان می‌کند: زعم اینها در دعا این است که نسبت به غیر خدا دعا دارند. سه حالت بیان می‌کند:



- ۱) آنها خود را مالک می‌دانند.
- ۲) شریک خدا می‌دانند.
- ۳) ظہیر خدا می‌دانند.

- ظہیر یعنی آنچه که پشت چیزی است. خودش در صحنه نیست اما آنچه جلوتر است به آن تکیه دارد.

- از اینجا می‌توان فهمید که، استفاده از اسباب باید بدون هیچ‌یک از شائبه‌های بالا رخ بدهد.

- خدا خواسته تا ما از اسباب استفاده کنیم. اما اگر در استفاده از اسباب اینگونه عمل کنیم:

- مثال: وقتی کسی برای تأمین معاش باید کار کند و حال:

✓ اگر فرد سراغ سبب برود و فکر کند سبب مشکلش را حل می‌کند، خدا هم در ذهنش نباشد، «مالکیت» است.

✓ اگر فرد سراغ سبب برود ولی خدا و هم سبب هر دو را در نظر بگیرد، این «شراکت» است.

✓ اگر فرد سراغ سبب برود و خدا را در نظر بگیرد اما فکر کند که اگر سبب نباشد، مشکلش حل نمی‌شود، «ظہیر» است.

- اما اگر این سه حالت نباشد و اینگونه بگوید: «چون خدا گفته دنبال سبب‌ها برویم، من هم دنبال سبب می‌روم». اما باور داشته باشد

که می‌شود بدون کار کردن پول حاصل شود و یا اینکه کار انجام شود اما پولی به دست نیاید.

- اسلام، ابتغاء وسیله و اسباب را با این شرط می‌گوید که در پس زمینه ذهن فرد هیچ‌کدام از این سه مورد نباشد یعنی خدا را تنها

سبب همه چیز بداند.

**استفاده از اسباب بدون هیچ‌یک از شائبه‌های بالا باید رخ بدهد.**

- سؤال: وقتی شخصی مریض است و می‌دانیم که خوب شدنی نیست، با توجه به نظام اسباب وظیفه ما چیست؟

پاسخ: حیات یک انسان قیمتش بسیار بالاست. از امام خمینی سؤال کرده بودند که «پدرمان بیمار است و بیماری او بسیار سخت

است و درمانش فقط یک ماه مرگ را عقب می‌اندازد، شرعاً وظیفه چیست؟» ایشان فرموده بودند: «وظیفه ما شرعاً حفظ جان انسان

است.»

- ما باید نگرانی‌های رسیدن به نتیجه را کنار بگذاریم و به وظیفه عمل کنیم.

- آیه ۲۳: اسباب اگر هم بخواهند نتیجه دهند، به اذن خدا نتیجه می‌دهند. اگر هر شیئی اثری دارد، به اذن خداست زیرا اگر اذن خدا نباشد اشیاء دیگر اثر عینی خود را نخواهند داشت.

- اگر دارو شفا می‌دهد، به اذن خداست و غذا اگر سیر می‌کند به اذن خداست و اگر اذن خدا برداشته شود نه دارو شفا می‌دهد و نه غذا سیر می‌کند.

- آیه ۲۳: این آیه بسیار مهم است.

- منظور کار کردن یا نکردن ملائکه نیست بلکه برای خدا کار کردن آنها مهم است.

- نظام آیات تا قبل از این آیه چنین بود: افراد عمل انجام داده و عملشان دعایی است برای رسیدن به نتیجه. در این مسیر از تعدادی «اسباب» و «نتایج» و «من دون الله» برای یک نتیجه استفاده می‌کنند. حقیقت مد نظر این آدم چنین است که خود «من دون الله» برای او غرض نیست بلکه نتیجه‌ای مد نظر اوست که «من دون الله» را برای آن نتیجه می‌خواهد.

- در واقع در این فرد، حقیقتی به نام «شفاعت»، در حال شکل گرفتن است.

- «شفاعت» یعنی وصل شدن به کس دیگری که نتیجه‌ای را حاصل کند.

- حضرت علامه به این آیه نگاه بلندی دارند بر این مضمون که «حقیقت شفاعت یا وساطت در عالم هستی»، حقیقتی است جاری در وجود ملائکه یعنی حقیقت شفاعت، همان وجود ملائکه است.

- زیرا فلسفه وجودی ملائکه، وساطت است. مَلَك خودش مبدأ نیست بلکه واسط است برای جاری شدن حقیقتی از جایی به جای دیگر.

- آیه ابتدا درباره من دون الله صحبت کرده و سپس درباره ملائکه سخن می‌گوید.

- در جمله «الا من اذن له»، منظور از «الا»ی آن ملائکه نیست.

- «الا» به فرشته یا شفیعان بر نمی‌گردد بلکه به کسی که درخواست شفاعت می‌کند برمی‌گردد.

- شفیع کارش شفاعت است اگر شفیع شفاعت نکند، دیگر شفیع نیست.

- محدوده وساطت فرشته‌ها، مشخص است و دائماً در حال انجام وساطت هستند.

- مثال: به وکیل اذن وکالت داده می‌شود و اگر اذن وکالت از او گرفته شود او دیگر وکیل نیست. اما خدا به همه اذن نمی‌دهد که از وکیل استفاده کنند.

- بنابراین همه افراد، اذن بهره‌مندی از شفیع را پیدا نمی‌کنند زیرا اگر اذن را برداریم دیگر شفیع، شفیع نیست.

- باران، که در مناعت طبعش خلاف نیست در دشت لاله روید و در شوره‌زار خس

- این که زمین بروید یا نروید، در این آیه محل اذن است.

- بنابراین مهم این است که افراد بتوانند اذن بهره‌برداری از شفیع را پیدا کنند وگرنه ملائکه کار خود را انجام می‌دهند.

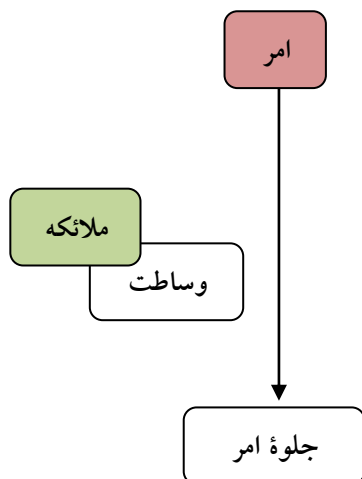
- در آیه آمده است که ملائکه کار خود را با «فَرَع» انجام می‌دهند.

- فَرَع (التحقیق): خوف شدید همراه با اضطراب و دهشت، وقتی یک مکنوه عظیمی صورت می‌گیرد.

- یعنی همه وجود آنها نگران این است که آیا این امر به نتیجه می‌رسد یا نه؟

- «ملائکه» مانند باران می‌مانند، می‌بارند اما اینکه ما از آنها استفاده کنیم یا نه مهم است.
- ملائکه دائماً با عالم بالا وصل هستند اما استفاده ما از آنها دائماً قطع و وصل دارد.
- در قرآن، اصطلاح ملائکه با واژه «امر» به کار برده شده است زیرا مهم «جریان یافتن» است.
- امر یعنی جاری می‌کنند و از بالا به پایین می‌آورند.
- امر و حکم، نازل‌کننده حق هستند. وجه جاری شده حق در قرآن «امر و حکم» است.
- به همین علت، ملائکه با امر و حکم در عالم، سروکار دارند. هر ملکی مأمور جاری کردن امری در عالم است.
- کار ملائکه «شفاعت» است زیرا واسطه می‌شوند. یعنی با شفاعت و وساطت ملائکه انسان از مبدأ به مقصد می‌رسد.
- هر حرکتی و هر اثری در عالم هستی، «امر خدا» را می‌خواهد و به همین دلیل نازل کردن هر امری از خدا، با وساطت ملائکه صورت می‌گیرد.
- اینکه چاقو دست را می‌برد طبق وساطت ملائکه است. برای سوزاندن آتش نیز، جاری شدن امر خدا لازم است.
- هر چه آثار وجودی در عالم داریم به وساطت ملائکه صورت می‌گیرد.
- توجه: وساطت انبیاء بالاتر از وساطت ملائکه است. یعنی اگر به ملائکه هم چیزی می‌رسد با وساطت انبیاء صورت می‌گیرد.
- اگر امر از عالم هستی برداشته شود، دیگر هیچ کاری صورت نمی‌گیرد بنابراین لحظه به لحظه، ملائکه در حال وساطت هستند.
- «ملائکه»، بسیار باشکوه و با عظمت هستند. متأسفانه ما نوعاً به گونه‌ای زندگی می‌کنیم که انگار ملائکه‌ای در عالم وجود ندارند.
- ملائکه در واقع تجلی اسماء الهی هستند. اما هیچ‌کدام از ملائکه جامع اسماء الهی نیستند.
- فقط انسان جامع اسماء الهی است. (سوره مبارکه بقره: وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۱))
- ملائکه موجودات ذی‌شعوری هستند و اختیار دارند اما شدت معرفت آنها برایشان دوگانگی ایجاد نمی‌کند.
- ملائکه در عالم مجردات هستند و در عالم مجردات دوگانگی اتفاق نمی‌افتد.
- در عالم ماده «دوگانگی» اتفاق می‌افتد. اگر هم ملائکه در عالم ماده وارد می‌شوند به صورت «تمثل» است و به همین علت هیچ‌گاه در دو راهی قرار نمی‌گیرند.

#### ملائکه:



- ✓ موجودات ذی‌شعوری هستند.
- ✓ موجودات مختاری هستند.
- ✓ موجوداتی هستند که می‌توانند برای انسان دعا کنند.
- ✓ آنها برای انسان مؤمن طلب استغفار می‌کنند.

- از کلید واژه‌های مهم سوره سبأ «غیب» و «فزع» است.

- فلسفه وجودی ملائکه، نازل شدن امر و جریان پیدا کردن آن است. به همین دلیل فزع دارند یعنی نگرانی و خوف شدید از اینکه امر جاری نشود.

- توجه: فلسفه وجودی انسان‌ها چیست که برای آن باید خوف و نگرانی شدید داشته باشند؟

- انسان قابلیت سیر دارد و می‌تواند پست شود و یا می‌تواند بالا برود. اما ملائکه سیر ندارند و ثابت هستند.

- فزع پیامبر، نسبت به امر خدا بسیار بالاست.

- «بخوع پیامبر» نسبت به هدایت، همان «فزع» ملائکه نسبت به امر است.

- پیامبر از هدایت نشدن مردم، جانشان به لیشان رسیده است.

- انسان هم اگر انسان باشد، نسبت به غایتش فزع پیدا می‌کند و می‌فهمد که فلسفه وجودی‌اش چیزی نیست مگر تحقق آن غایت.

- علت اینکه ما نوعاً فزع و یا خوف نداریم «غفلت» است.

- مهم این است که به انسان مرتبه‌ای بالاتر از ملائکه را اذن داده‌اند.

- نه تنها اذن داده‌اند بلکه عهد و میثاق گرفته‌اند، مرتبه‌ای بالاتر از ملائکه را.

- انسان اگر معنی این جملات را بفهمد باید فزعش بیشتر از ملائکه باشد.

- غایت انسان «عبودیت» است.

- «عبد» در قرآن یعنی آینه تمام نمای خدا.

- هیچ موجودی به اندازه انسان نمی‌تواند خداوند را جلوه دهد.

- در ادبیات قرآن بدترین ناسزا این است که به انسانی بگویند: «تو عبد نیستی».

- در نقشه ساختار وجودی عقل انسان، فزع و امر وجود دارد.

- توجه: درباره انسان هم باید واژه «فزع» را به کار ببریم زیرا فزع، حیثیت ملک‌گونه انسان را بیان می‌کند. «بخوع» زمانی به کار می‌-

رود که انسان حیثیت اجتماعی پیدا کند.

در این سوره «رابطه با غیب» و «حمد» محور است و حس درونی‌اش، فزع است.

«فزع»، خوفی است شیرین همراه با انتظار.

## زنگ دوم:

- انتهای آیه ۲۳ حکایت ماجرای ملائکه با همدیگر بیان شده است.

- حضرت علامه از این آیه مراتب ملائکه را استنباط نموده‌اند.

- آیه ۲۴: از این آیه به بعد ادامه موضوع احتجاج کفار و مشرکین را بیان نموده است.

- **اولاً:** ابتدا استدلال آورده که اگر خدا رازق است پس چرا برای خدا شریک قائل هستید؟

- آیه ۲۵: **ثانیاً:** از یک‌گراوند آیه مشخص است که مشرکین به پیامبر و یارانشان نسبت جرم می‌دادند و از نظر آنها جرمشان این بوده که

برای «من‌دون‌الله» ارزش و اهمیتی قائل نبودند. پیامبر در برابر این نسبتی که آنها به ایشان می‌دادند بیان می‌کنند: شما از جرمی که ما

داریم بازخواست نمی‌شوید و ما هم از جرمی که شما دارید بازخواست نمی‌شویم.

- به خوبی معلوم است که این آیه در مقام «جدال أحسن» است. یعنی پیامبر می‌گویند: فرض کنید حرف شما درست است و ما مجرمیم ولی هیچ‌کدام از ما را به خاطر دیگری بازخواست نمی‌کنند و مشکل، به خاطر رابطه بین ما نیست بلکه به خاطر رابطه شما با خداست که برای خدا شریک و مالک و ظهیر قائل شده‌اید.

- آیه ۲۶: **ثالثاً:** انذار است. خدا به پیامبر می‌گوید به آنها بگو: «یک روزی جمع خواهیم شد و بین ما فاصله می‌اندازند و خدا فتاح علیم است یعنی هم جداکننده است و هم اینکه از روی علم این کار را انجام می‌دهد.

- آیه ۲۷: همان زمانی که جمع خواهیم شد، کسانی را که شریک گرفته‌اید، به من نشان دهید.

- آیه ۲۸: این آیه جمع‌بندی است. همه رسالت پیامبر در «کافه بودن برای مردم» خلاصه می‌شود.

- کافه (حضرت علامه):

«راغب در مفردات می‌گوید: کلمه «کف» به معنای دست آدمی یعنی آن عضوی است که با آن دفع می‌کند و می‌گیرد و «کففته» معنایش این است که من مچ او را گرفتم و هم به این معناست که من با دست خود او را دفع کردم و متعارف شده که دفع را به هر وسیله که باشد، هر چند با غیر کف باشد «کف» می‌گویند حتی به کسی هم که نابینا شده مکفوف می‌گویند و در قرآن کریم آمده که: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ» یعنی من تو را نفرستاده‌ام مگر برای اینکه جلوگیری از گناه باشی، که البته در این آیه حرف «تاء» در آخر «کافه» تاء مبالغه است، نظیر تایی که در آخر کلمات راویة و علامة و نسابه، در می‌آید».

- کافه (التحقیق): یعنی منع کردن از چیزی که تحقیقش نزدیک است.

- کافه یعنی در معرض اتفاق بودن است و سربرزنگاه نگه داشته می‌شود. مانند ماشینی که لبه پرتگاه نگه داشته می‌شود.

- کافه مطلق منع نیست، بلکه منع در اوج حساسیت است. در کافه، فزع و نگرانی فراوان وجود دارد و اگر نگه داشته نشود حتماً افتادن اتفاق خواهد افتاد و ...

- مقام «کافه»، فقط مقام رسولان الهی است.

- یعنی رسالت پیامبر از این منظر، نگه داشتن انسان‌ها سر برزنگاه هلاکت و سقوط است.

- رسالت پیامبر برای همه مردم «کافه» است یعنی نگه‌دارنده از اتفاق حتمی و در حال افتادن.

- اینکه اکثر مردم نمی‌فهمند، در فهم ربوبیت خدا اشکال دارند یعنی اگر یک پیامبر برای هدایتشان آمده پیامبر دیگری به این معنا وجود ندارد، بنابراین یک خدا وجود دارد زیرا اگر خدای دیگری هم بود، او هم برای هدایت مردم، پیامبر می‌فرستاد.

- اگر انبیاء نباشند همه مردم در معرض هلاکت حتمی هستند. بنابراین نگه‌دارنده بودن پیامبر از هلاکت شامل حال انسان‌های گناه‌کار نیست. مدل نگه داشتن را بشیراً و نذیراً بیان داشته یعنی این هدایت هم با بشارت اتفاق می‌افتد و هم با انذار، زیرا جمیع انسان‌ها به نسبت خودشان در معرض هلاکت حتمی هستند که به آنها خیلی نزدیک است و قطعی می‌باشد و این رسالت انبیاست که انسان‌ها را از این هلاکت حتمی نجات می‌دهد.

- در نتیجه، فطرت بدون انبیاء قدرت نجات ندارد.

- فطرت، گواهی از وجود انبیاء دارد اما فقط به برکت وجود انبیاء شکوفا می‌شود. (این مطلب در کتاب تعقل اجتماعی از مجموعه کتب مدرسه توضیح داده شده است.)
- اینکه انسان وجدان و عقل دارد نشانه ولوج نبی در درون انسان است.
- انسانی در عالم نیست که ابداً در او ولوج حقیقت وجود نداشته باشد، به واسطه نفخه روح الهی هدایت به همه انسان‌ها داده شده است، اما در همه به بار نمی‌نشیند.
- عقل به معنایی که قرآن می‌گوید فقط در پرتو انبیاء شکوفا می‌شود.
- عقل دستگاهی در وجود انسان است که او را به انبیاء متصل می‌کند و به واسطه اتصالش، کاشف حقایق می‌گردد.
- آیه ۲۹: در این آیه به توحید و نبوت، «معاد» هم اضافه شد.
- جالب اینجاست که همه اینها احتجاجی بر توحید است. توحید و نبوت و معاد هر سه برای احتجاج بر «توحید» بیان شده است. در نتیجه نبوت و معاد، حقایقی برخاسته از توحید هستند.

#### - صورت استدلالی این آیات:

✓ آیا یک خدا در این عالم هست؟ بله

✓ آیا بقیه مخلوقات هستند؟ بله

✓ آیا مخلوقات غایت دارند؟ بله

✓ آیا غیر از خدا کسی می‌تواند مخلوقات را به غایتشان برساند؟ خیر

✓ بنابراین خدا باید واسطه‌ای برای رسیدن به غایت قرار داده باشد، که آن هم نبی است.

بنابراین نبوت و معاد از روی «توحید» اثبات می‌شوند.



- البته صورت استدلالی این آیات مهم نیست بلکه بیان قرآنی آن مهم است.

- مشکل اینجاست که می‌خواهیم افراد با صورت استدلالی هدایت شوند و افراد در استدلال‌ها کم می‌آورند اما هدایت هم نمی‌شوند و از دین و هدایت گریزان می‌شوند.

- استدلال و جدال، ابزار اولیه هدایت نیستند.

- در حالی که خداوند می‌گوید: «همان‌طور که رزق دست شما نیست، ولی رزقتان به موقع می‌رسد، بدانید که بقیه چیزها هم دست شما نیست.»

- رزق به ما می‌رسد اما سرسوزنی هم دست ما نیست.

- در میدان عمل، آنچه اثر هدایتی می‌گذارد بیان قرآن است نه استدلال و احتجاج.

#### دسته چهارم آیات ۳۱ تا ۵۴:

- حضرت علامه آیات ۳۱ تا ۵۴ (انتهای سوره) را یک دسته در نظر گرفته‌اند.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَا تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْتُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْ لَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ (۳۱)

و کسانی که کافر شدند گفتند: نه به این قرآن و نه به آن [کتاب‌هایی] که پیش از آن است هرگز ایمان نخواهیم آورد. و ای کاش این ظالمان را هنگامی که در

پیشگاه پروردگارشان بازداشت شده‌اند ببینی که [چگونه] سخن را به یکدیگر برمی‌گردانند [و جدل می‌کنند و] ضعیف شدگان به کسانی که برتری فروختند می‌گویند: اگر شما نبودید قطعاً ما مؤمن بودیم.

قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوهُمُ أَلَمْ نَحْنُ صِدْقًا كُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مَجْرِمِينَ (۳۲)

مستکبران به ضعیف شدگان گویند: مگر ما بودیم که شما را از هدایت پس از آن که به سوی شما آمد بازداشتیم؟ بلکه خودتان گناهکار بودید.

و قَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوهُمُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَندَادًا وَأَسْرَأُ النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَعْمَالَ فِيِ أَخْتِاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يَجْزُونَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۳۳)

و ضعیف شدگان به مستکبران گویند: [نه،] بلکه نیرنگ شب و روز [شما بود]، آن گاه که ما را وادار می‌کردید که به خدا کافر شویم و برای او همتایانی قرار دهیم. و هنگامی که عذاب را ببینند پشیمانی [خود] را پنهان می‌دارند و در گردن‌های کسانی که کافر شدند غل‌ها می‌نهمیم، آیا جز به سزای آنچه انجام می‌داده‌اند مجازات می‌شوند؟

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (۳۴)

و در هیچ شهری هشدار دهنده‌ای نفرستادیم جز آن که خوشگذرانان آنها گفتند: ما به آنچه فرستاده شده‌اید کافریم.

وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ (۳۵)

و گفتند: اموال و اولاد ما [از همه] بیشتر است [و این نشانه قرب ما به خداست] و ما عذاب نخواهیم شد.

قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۳۶)

بگو: پروردگار من [جهت مصالحی] روزی را برای هر کس که بخواهد وسعت می‌دهد یا تنگ می‌گیرد [این ربطی به قرب خدا ندارد] ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

وَمَا أَمْوَالِكُمْ وَ لَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ ءَامَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضُّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَ هُمْ فِي الْفِرَاقَاتِ ءَامِنُونَ (۳۷)

و اموال و فرزندانان چیزی نیست که شما را به پیشگاه ما نزدیک گرداند، مگر کسانی که ایمان آورده و کار شایسته کرده باشند، که آنها را بدانچه کرده‌اند دو برابر پاداش است و آنها در غرفه‌های [بهشتی] آسوده خاطر خواهند بود.

وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ (۳۸)

و کسانی که در [ابطال] آیات ما می‌کوشند که [ما را] به عجز آورند، آنان احضار شوندگان در عذاب [الهی] خواهند بود.

قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يَخْلُقُهُ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۳۹)

بگو: در حقیقت، پروردگار من روزی را برای هر کس از بندگانش بخواهد وسعت می‌دهد یا برای او تنگ می‌گیرد. و هر چه انفاق کردید عوضش را خدا می‌دهد، و او بهترین روزی دهندگان است.

وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَكَةِ أِهْؤَلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ (۴۰)

و روزی که همه آنها را گرد می‌آورد، آن‌گاه به فرشتگان می‌گوید: آیا اینان شما را می‌پرستیدند؟

قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيِّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ (۴۱)

گویند: منزهی تو! سرپرست ما تویی نه آنها، بلکه جنیان را می‌پرستیدند بیشترشان به آنها ایمان داشتند.

فَأَلْبِسْهُمْ غُلًّا لِيَمْلِكْ بَعْضُكُم لِبَعْضٍ نَّفْعًا وَ لَا ضَرًّا وَ نَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ (۴۲)

پس امروز برای یکدیگر سود و زبانی نذارید، و به کسانی که ستم کرده‌اند می‌گوییم: «عذاب آتش را که آن را تکذیب می‌کردند بچشید».

وَ إِذَا تَلَّىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَٰذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانْتُمْ يَعْبُدُونَ ءَابَاءَكُمْ وَ قَالَُوا مَا هَٰذَا إِلَّا إِفْكٌ مُّفْتَرَىٰ وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۴۳)

و چون آیات روشن ما بر آنها خوانده شود گویند: این نیست جز مردی که می‌خواهد شما را از آنچه پدرانتان می‌پرستیدند باز دارد، و [نیز] گویند: این جز دروغی برافته نیست. و کسانی که کافر شدند، در باره‌ی حق وقتی به سویشان آمد گفتند: این جز افسونی آشکار نیست.

وَ مَا ءَاتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَ مَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَّذِيرٍ (۴۴)



و ما هیچ کتابی به آنها نداده بودیم که آن را بخوانند، و پیش از تو هشدار دهنده‌ای به سویشان نفرستاده بودیم. [که به موجب آن تو را تکذیب کنند]

وَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَ مَا بَلَّغُوا مِغْشَارَ مَا ءَاتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (۴۵)

و کسانی که پیش از اینان بودند [نیز] تکذیب کردند، در حالی که اینان (اهل مکّه) به ده یک آنچه [از قدرت] به آنها داده بودیم نمی‌رسند، [با این حال] فرستادگان مرا تکذیب کردند پس [بنگر] چگونه بود عقوبت من؟

\* قُلْ إِنَّمَا أَعْطَاكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَ فَرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُونَ مَا بِصَاحِبِكُمْ مِّنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابِ شَدِيدٍ (۴۶)

بگو: من فقط به شما یک اندرز می‌دهم که: دو تا دو تا و یک برای خدا به پا خیزید، سپس ببیندیشید که این دوست شما [محمد صلی الله علیه و آله] هیچ گونه جنونی ندارد. او صرفاً شما را از عذاب سختی که در پیش است هشدار می‌دهد.

قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِّنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۴۷)

بگو: هر مزدی که از شما خواستم به نفع خودتان است، مزد من جز بر خدا نیست و او بر هر چیزی گواه است.

قُلْ إِنْ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَآمُ الْعُيُوبِ (۴۸)

بگو: بی‌گمان، پروردگرم حق را [از راه وحی بر دل من] می‌افکند و او داننده‌ی غیب‌هاست.

قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ مَا يُبَدِيهِ الْبَاطِلُ وَ مَا يُعِيدُ (۴۹)

بگو: حق آمد و باطل از سر نمی‌گیرد و بر نمی‌گردد.

قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَىٰ نَفْسِي وَإِنِ اهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ (۵۰)

بگو: اگر گمراه شوم، فقط به زبان خود گمراه شده‌ام، و اگر هدایت یابم به خاطر آن است که پروردگرم به من وحی می‌کند، که او شنوا و نزدیک است.

وَ لَوْ تَرَىٰ إِذْ فِرْعَوْنُ فَلَا قُوَّةَ وَ أَخَذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ (۵۱)

و ای کاش می‌دیدید هنگامی را که [کافران از اوضاع معاد] وحشت زده‌اند، و گریزی نمانده است و از مکانی نزدیک دستگیر می‌شوند.

وَ قَالُوا ءَأَمْنَا بِهِ وَ أَنَّىٰ لَهُمُ التَّنَآوُسُ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ (۵۲)

و گویند: [اینک] به آن [قرآن] ایمان آوردیم، ولی چگونه از مکانی دور دستیابی [به ایمان] برای آنها میسر است؟

وَ قَدْ كَفَرُوا بِهِ مِن قَبْلُ وَ يَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ (۵۳)

و حال آن که پیش از این منکر آن شدند، و از جایی دور به نادیدنی، تیر انکار می‌افکندند.

وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُّرِيبٍ (۵۴)

و میان آنها و آنچه از لذاذ می‌خواستند جدایی افتاد، همان‌گونه که پیش‌تر با امثال ایشان چنین رفتار شد، زیرا آنها [در باره‌ی رستاخیز] سخت در تردید بودند.

- در این آیات مطالب و موضوعات بسیار مهمی بیان شده‌اند. موضوعاتی از قبیل:

✓ مستضعفین و مستکبرین و نسبت و ارتباط آنها با هم.

✓ نذیر

✓ کسانی که می‌خواهند خدا را به عجز درآورند.

✓ ملائکه

✓ غیب

✓ اعراض‌های کفار

✓ احتجاجی بین پیامبر و کفار

✓ تصویر قیامتی کفار

- نکته: در نظام عالم دو گروه از آدم‌ها بسیار به هم شبیه‌اند. «کودکان» با «انسان‌های سلوک یافته به سمت خدا» بسیار به هم شبیه‌اند. زیرا به عنوان مثال:

✓ هر دو اهل کینه نیستند.

✓ هر دو نتیجه برایشان مهم نیست و کاری که انجام می‌دهند مهم است.

✓ هر دو ترس هستند.

✓ هر دو خود را به هر ورطه‌ای می‌اندازند.

✓ ....

- اما در واقع تفاوت‌های زیادی بین اینها وجود دارد.

- زیرا سالک سیری طی کرده و رسیده، در حالی که کودک این‌گونه نیست. به این معنا که:

✓ سالک می‌داند ترس چیست و نمی‌ترسد اما کودک نمی‌داند ترس چیست و نمی‌ترسد.

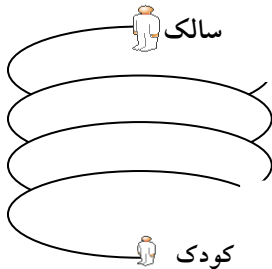
✓ سالک خطر را می‌شناسد ولی خود را به هر ورطه‌ای می‌اندازد ولی کودک خطر را نمی‌شناسد و خود را به هر ورطه‌ای می‌اندازد.

✓ سالک لذت اشیاء را می‌شناسد ولی برایش مهم نیست اما کودک لذتی از اشیاء درک نکرده و اشیاء برایش مهم نیستند.

✓ و ...

- مدل حالات این دو شبیه یکدیگر است. کودک درکی از حالات ندارد ولی سالک حالات را تفصیلاً درک کرده و به معرفت رسیده است.

- وقتی از بالا به این دو نگاه می‌کنیم اینها را یک‌جا می‌بینیم ولی در واقع این‌گونه نیست و سالک حرکت کرده و بالا رفته است.



- در زندگی ما حقایق بسیاری مانند ماجرای کودک و سالک وجود دارد.

- یعنی حقایق بسیاری هستند که هم، مدل کودکان دارند و هم مدل سالک الی الله.

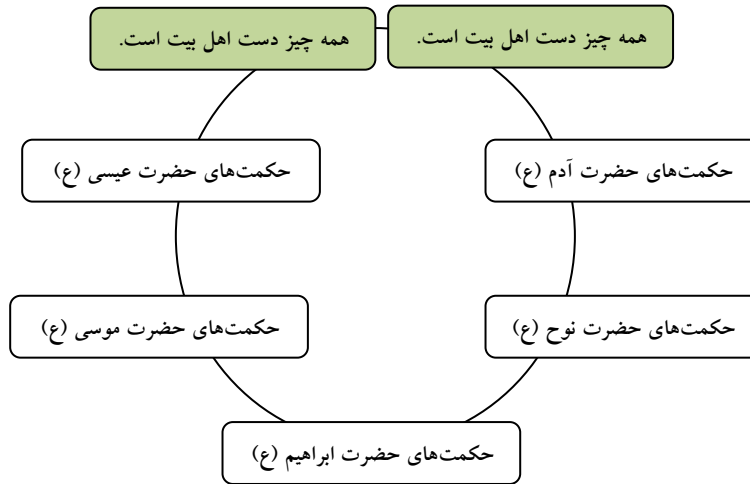
- مانند اختلاف بین شجاعت کودکان با شجاعت سالکانه.

- یکی از این مفاهیم مشترک، مفهومی است به نام «جامعیت اهل بیت (ع)». این مفهوم هم روایتی کودکانه دارد و هم روایتی عالمانه.

- ما نوعاً به روایت کودکانه درباره «جامعیت اهل بیت (ع)» سخن می‌گوییم نه به روایت عالمانه.

- درباره این موضوع به روایت کودکانه سخن می‌گوییم، زیرا دید تفصیلی نداریم.

- مثلاً بیان می‌کنیم که «همه چیز دست اهل بیت است» اما دیدمان کودکانه است و دید تفصیلی نسبت به این موضوع نداریم. زیرا ما درکی از همه چیز نداریم.



- بین شخصیت‌های انبیاء تفاوت نیست بلکه تفاوت بین حقایقی است که توسط آنها در عالم منکشف شده است.  
 - وقتی گفته می‌شود: «توسل به امیرالمؤمنین، جامع توسل به همه انبیاست»، این سخن را کسی باید بگوید که شأن و جایگاه انبیاء را درک کرده باشد.

- شبیه به این مطلب درباره ملائکه و انبیاء نیز صادق است.

- می‌پنداریم که وقتی «همه وساطت دست امیرالمؤمنین است» پس وجود ملائکه چه ضرورتی دارد؟

- اگر تفصیل ملائکه را درک نکنیم، وجود پیامبر را درک نخواهیم کرد. وجود ملائکه و انبیاء تفصیل وجود پیامبرانند.

- بیان نظام ملائکه و انبیاء به خاطر فهم درک این تفصیل است و تا انسان این تفصیل را درک نکند، جامعیت را نمی‌فهمد.

- به همین علت، این همه درباره انبیاء در قرآن مطلب آمده درباره خود حضرت رسول مطلب نیامده است. اما پس از فهم تفصیل درمی‌یابیم که هر آنچه که درباره انبیاء می‌شنویم در واقع درباره پیامبر نیز می‌باشد. مثلاً از مسیر حضرت موسی باید جنبه علوی حکومت پیامبر را بشناسیم.

پس:

اولاً: باید از خلال فهم وساطت و هدایت ملائکه، مقام «وساطت»، «هدایت» و «جامعیت اهل‌بیت» را درک کنیم.

- ثانیاً: باید توجهمان را در زندگی نسبت به ملائکه قوی کنیم.

- وقتی به زندگی اهل‌بیت می‌نگریم، ملاحظه می‌کنیم که زندگیشان سرشار از ارتباط با ملائکه است و این در حالی است که آنها اصل وساطت در عالم هستند.

- اولین کار، «توجه به وجود ملائکه» است. هر کاری که انجام می‌دهیم باید بدانیم که آن کار در ضمان ملک است.

- ملائکه موضوع خوبی هستند برای اینکه جنبه غیبی کارها برایمان ملموس‌تر شود.

- یعنی حتی اگر لیوانی را برمی‌داریم باید بدانیم که ملک در عالم در ضمان انجام این کار است. یعنی این «برداشتن» به واسطه وجود ملک در عالم انجام می‌شود.

- باید بدانیم که حتی وقتی گناه می‌کنیم در واقع کاری را انجام می‌دهیم که ملائکه توانش را می‌دهند اما رضایت الهی را در پی ندارد.

- حتی افکاری که به ذهن خطور می‌کند، کار ملائکه است.

- اینکه خیالمان می‌تواند تصویر بسازد کار ملائکه است ولی اینکه خیال گناه می‌کنیم، القاء شیطان است.
- ملائکه مَهِیْمَن ذَهْنِ اِنْسَانِها هستند. ما از ذهنمان چیزی نمی‌گذرد مگر اینکه ملائکه آن را مشاهده می‌کنند.
- یکی از کارکردهای دعا «جلب ملائکه» است.
- انسان باید به ملائکه متوجه بشود تا به غیب راه پیدا کند تا بتواند با جنبه غیبی انبیاء مرتبط شود که بسیار مهم‌تر از جنبه مادی انبیاست تا بتواند با خدا ارتباط پیدا کند که ذاتاً غیب است.
- مراتب ملائکه، به اندازه مراتب غیب است و به عبارتی ملائکه دست‌اندرکاران غیب‌اند.
- ما نوعاً «غیب» در زندگی‌مان نیست و نوعاً ملائکه را به کار نمی‌گیریم.
- مثال: توجه به ملائکه می‌تواند روند جنگ بدر را عوض کند. در جنگ بدر ملائکه به کمک مؤمنین آمدند که فقط ۳۰۰ نفر بوده و حدوداً ۵ اسب بیشتر نداشتند در حالی که دشمن ۳۰۰۰ نفر بوده و تا دندان نیز مسلح بودند.
- انسان‌ها به اندازه ایمانشان از ملائکه و غیب بهره می‌برند.
- ما چون به غیب توجه نداریم از وجود ملائکه استفاده نمی‌کنیم اما انبیاء چون توجه داشتند از ملائکه بهره فراوان می‌بردند.
- واژه ایمان در قرآن در موارد زیر به کار رفته است:
  - ✓ ایمان به خدا
  - ✓ ایمان به رسول
  - ✓ ایمان به معاد
  - ✓ ایمان به کتاب
  - ✓ ایمان به ملائکه
- یعنی ایمان به ملائکه در رده ایمان به خدا، رسول، معاد و کتاب است.
- انجام واجبات و ترک محرمات، نسخه‌های عمومی برای جلب ملائکه هستند.
- بعضی از اعمال و بعضی از ادعیه نیز نسخه‌های اختصاصی جلب ملائکه‌اند. مانند سُورِ ملائکه (صافات، ذاریات، مرسلات، نازعات)
- اگر کسی به بایدها و نبایدهای سُورِ ملائکه عمل کند، سیستم ملائکه وارد زندگی‌اش می‌شود.
- سوره مبارکه «فاطر» نیز در زمینه جلب ملائکه، بسیار عجیب است.
- در ابتدای زیارت جامعه کبیره می‌خوانیم: از مهم‌ترین ویژگی‌های اهل بیت «مختلف‌الملائکه» بودن آنهاست. مختلف‌الملائکه یعنی آنها محل رفت و آمد ملائکه هستند.
- اهل بیت ملک‌آفرین بودند. بیت آنها محل رفت و آمد ملائکه بوده است. در این زمینه هیچ‌کدام شأنشان به اندازه حضرت زهرا (س) نیست.
- حتی بعد از رحلت پیامبر (ص) جناب جبرئیل بارها به خانه حضرت زهرا (س) رفت و آمد داشتند.

\* از خدا می‌خواهیم که ما را برای آنی و لحظه‌ای از وجود مقدس حضرت زهرا جدا نکند.  
\* از خدا می‌خواهیم که بر ما نپسندد که به بهشت برویم، اما قرین وجود مقدس حضرت زهرا  
نشویم.

\* ما بهشت را فقط برای همنشینی امیرالمؤمنین و حضرت زهرا می‌خواهیم و لاغیر.

یا رسول الله دست ما را بهم بگیر،

اللهم صل علی محمد و آل محمد و الحمد لله رب العالمین